



تقریرات دروس خارج فقه

حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرسّی طباطبایی یزدی (دامت برکاته)

سال تحصیلی ۹۳-۱۳۹۲

جلسه بیست و نهم؛ سه شنبه ۱۳۹۲/۹/۱۲

اشکال هفتم (انطباق تعریف بر قرض)

اشکال دیگری که شیخ رحمته مطرح می فرماید^۱ این است که تعریف بیع به «إنشاء تملیک عین بمال» بر «قرض» نیز منطبق می شود؛ زیرا قرض به معنای تملیک به ضمان (مثل یا قیمت) است، پس قرض، هم مشتمل بر تملیک است و هم عوض که مثل یا قیمت باشد، لذا تعریف مذکور از این جهت طارد اغیار نیست.

شیخ رحمته در پاسخ به این اشکال می فرماید: در تعریف «إنشاء تملیک عین بمال» بقاء در «بمال» بقاء مقابله و معاوضه است؛ یعنی تملیک در مقابل مال است، در حالی که در قرض مقابله و معاوضه نیست؛ یعنی مُقرض در مقابل تملیکی که انجام می دهد چیزی قرار نمی دهد. بقاء ضمان در حاقّ قرض موجود است، ولی ضمان به عنوان عوض برای تملیک عین نیست.

شواهدی بر معاوضه نبودن قرض

مرحوم شیخ سپس [چهار شاهد بر این که قرض معاوضه نیست] ذکر می کند:

۱. کتاب المکاسب (ط - الحدیث)، ج ۳، ص ۱۵:

بقی القرض داخلاً فی ظاهر الحدّ.

و يمكن إخراجہ بأنّ مفهومه ليس نفس المعاوضة، بل هو تملیک علی وجه ضمان المثل أو القيمة، لا معاوضة للعین بهما؛ و لذا لا یجری فیہ ربا المعاوضة، و لا الغرر المنفی فیها، و لا ذکر العوض، و لا العلم به، فتأمل.

و لذا لا یجری فیہ ربا المعاوضة، و لا الغرر المنفی فیہا، و لا ذکر العوض، و لا

العلم به، فتأمل.

یعنی به خاطر معاوضه نبودن قرض است که ربای معاوضی در آن نیست، احکام معاوضه‌ی غرری بر آن مترتب نیست، ذکر عوض و نیز علم به عوض در آن لازم نیست.

شاهد اول: عدم جریان ربای معاوضی در قرض

ربای حرام دو قسم است؛ ربای معاوضی و ربای قرضی.

ربای معاوضی آن است که در معاوضه‌ی مکیل و موزون به همجنس خود، یکی از دو طرف معاوضه مشتمل بر زیاده باشد. مثلاً یک کیلو گندم را در مقابل دو کیلو گندم معاوضه کند؛ چه آن یک کیلو گندم از لحاظ کیفیت مرغوبتر و قیمتش مضاعف باشد و چه نباشد، در هر صورت ربا و حرام است. فقط در صورتی که سر به سر معاوضه شوند ربا نیست؛ یعنی یک کیلو گندم در مقابل یک کیلو گندم.

پس موضوع ربای معاوضی مکیل و موزون است که با همجنس خود معاوضه شود. اجناسی که اصل آن واحد است نیز ملحق به جنس واحد است؛ مثلاً ماست و پنیر، ماست با روغن حیوانی، ماست و شیر و ... از آنجا که اصل همه‌ی آنها شیر است یک جنس محسوب می‌شوند، لذا اگر یک کیلو شیر با نهصد گرم ماست یا نیم کیلو پنیر معاوضه شود ربا بوده و حرام است. همچنین چیزهایی که تعبداً یا به اخبار شارع اصلشان واحد است ملحق به جنس واحد است؛ مانند گندم و جو که یک جنس محسوب می‌شوند، لذا اگر یک کیلو گندم با دو کیلو جو معاوضه شود ربا می‌باشد؛ چه قیمت جو ارزان‌تر باشد و چه نباشد. بله

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۵، ص ۱۸۷:

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَادِ بْنِ عُمَانَ عَنِ الْحَلْبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ قَالَ: لَا يُبَاعُ مَخْتُومَانِ مِنْ شَعِيرٍ بِمَخْتُومٍ مِنْ حِنْطَةٍ وَلَا يُبَاعُ إِلَّا مِثْلًا بِمِثْلٍ وَ التَّمْرُ مِثْلُ ذَلِكَ قَالَ وَ سُئِلَ عَنِ الرَّجُلِ يَشْتَرِي الحِنْطَةَ فَلَا يَجِدُ عِنْدَ صَاحِبِهَا إِلَّا شَعِيرًا أَوْ يَصْلُحُ لَهُ أَنْ يَأْخُذَ اثْنَيْنِ بَوَاحِدٍ قَالَ لَا إِنَّمَا أُصْلَهُمَا وَاحِدٌ وَ كَانَ عَلِيُّ عليه السلام يُعَدُّ الشَّعِيرَ بِالحِنْطَةِ.

✓ همان:

أَبُو عَلِيٍّ عليه السلام الشَّعْرِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ صَفْوَانَ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ وَ غَيْرِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: الحِنْطَةُ وَ الشَّعِيرُ رَأْسًا بِرَأْسٍ لَا يَزَادُ وَاحِدٌ مِنْهُمَا عَلَى الْآخَرِ.

✓ همان، ص ۱۸۸:

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ وَعِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي نَصْرٍ عَنْ أَبَانَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَيْجُوزُ قَفِيزٌ مِنْ حِنْطَةٍ بِقَفِيزَيْنِ مِنْ شَعِيرٍ؟ فَقَالَ: لَا يَجُوزُ إِلَّا مِثْلًا بِمِثْلٍ ثُمَّ قَالَ إِنَّ الشَّعِيرَ مِنَ الحِنْطَةِ.

اگر هر کدام جداگانه به قیمت متفاوت معامله شود اشکالی ندارد، مثلاً اگر یک کیلو شیر را به قیمت سه هزار تومان بفروشد و نیم کیلو پنیر را به قیمت پنج هزار تومان بخرد مانعی ندارد، اما اگر جنس به جنس معامله شود باید سر به سر باشد.

یکی دیگر از تفاضلهایی که ممکن است در ربای معاوضی اتفاق بیافتد این است که یکی نقد باشد و دیگری نسیه؛ مثلاً یک کیلو گندم ردیء بدهد و شش ماه دیگر یک کیلو گندم جید تحویل بگیرد که این هم زیاده‌ی حکمی بوده و ربا و حرام است؛ چون للأجل قسط من الثمن^۱.

در این که حکمت حرمت ربای معاوضی چیست تحلیل‌هایی را می‌توان ارائه کرد، از جمله این که بگوییم شاید شارع خواسته که اقتصاد با واسطه‌ی پول در جریان باشد و به نحو کالا به کالا نباشد.

ربای قرضی آن است که در قرضی که به دیگری می‌دهد شرط اضافه کند؛ مثلاً صد هزار تومان قرض می‌دهد به شرطی که یک ماه دیگر صد و بیست هزار تومان به او برگرداند. شرط اضافه در قرض بای نحو حتی به اندازه‌ی عاریه‌ی متاع یا رکوب دابه حرام است. در صحیح‌ه‌ی محمد بن قیس تصریح می‌فرماید:

و [مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ] عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ يُونُسَ بْنِ عَقِيلٍ^۲ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَيْسٍ^۳ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: مَنْ أَقْرَضَ رَجُلًا وَرِقًا فَلَا يَشْتَرِ إِلَّا مِثْلَهَا فَإِنْ جُوزِيَ

۱. مفتاح الكرامة في شرح قواعد العلامة (ط - الحديث)، ج ۱۳، ص ۷۱۷.

و أما إسلاف الأئمان في الأعواض فموضع نصّ و اتفاق.

و أما عدم جواز إسلاف الأئمان في الأئمان فقد نصّ عليه أيضا في الكتب الأربعة المتقدمة و غيرها، لأنّ التقابض قبل التفرّق شرط و هو مناف للأجل، و مع ذلك الزيادة الحكيمية الحاصلة باعتبار الأجل موجبة للربا فيما إذا تماثل العوضان، إذ للأجل قسط من الثمن.

۲. جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام، ج ۲۳، ص ۳۴۰.

و أما إذا كانت الزيادة حكيمية، كالأجل فلا خلاف محقق معتد به في عدم الجواز فلا يجوز حينئذ إسلاف أحدهما في الآخر، لكن قال المصنف هنا على الأظهر و لعله أشار به إلى ما حكاه في المختلف عن الخلاف من كراهة بيع المتجانسين متماثلا نسيئة، و المبسوط من أن الأحوط أن يكون يدا بيد. و في الدروس «إنه أول كلامه، بإرادة التحريم لأن المسألة إجماعية»، قلت: لأنه نفسه منع من بيع الثياب بالثياب و الحيوان بالحيوان نسيئة، فضلا عما نحن فيه، فمثله حينئذ لا يعد خلافا بعد الإجماع بقسميه، و ظهور النصوص في تحقق الربا بذلك، بل ستعرف القول بتحقيقه بذلك مع اختلاف الجنس، فضلا عن متعده.

۲. رجال النجاشي، ص ۴۵۲.

يوسف بن عقيل البجلي كوفي ثقة قليل الحديث يقول القميون إن له كتابا و عندي أن الكتاب لمحمد بن قيس. أخبرنا أبو الحسن بن الجندی قال: حدثنا محمد بن همام قال: حدثنا علي بن الحسين الهمداني قال: حدثنا محمد بن خالد البرقي عن يوسف.

۳. رجال النجاشي، ص ۳۲۳.

محمد بن قيس أبو عبد الله البجلي ثقة عين كوفي روى عن أبي جعفر و أبي عبد الله عليه السلام. له كتاب القضايا المعروف رواه عنه عاصم بن

أَجُودَ مِنْهَا فَلَيقَبَلْ وَ لَا يَأْخُذُ أَحَدٌ مِنْكُمْ رُكُوبَ دَابَّةٍ أَوْ عَارِيَّةً مَتَاعٍ يَشْتَرِطُهُ مِنْ أَجْلِ قَرْضٍ وَرَقِهِ.^۲

محمد بن قیس از امام باقر علیه السلام نقل می کند که فرمودند: کسی که به دیگری درهمی قرض می دهد، چیزی مگر مثل آن را شرط نکند، اگر [بدون شرط] بهتر از آن به او داده شد قبول کند و کسی از شما رکوب دابه یا عاریه‌ی متاع را به خاطر قرض درهمش شرط نکند.

پس اگر مقترض بدون این که شرط شده باشد بهتر از قرض را تحویل داد قبول آن برای مقرض مانعی ندارد، ولی اگر زیاده‌ای را به خاطر قرض شرط کند جایز نیست و ربا محسوب می شود؛ به همین خاطر ما از عبارت «يَشْتَرِطُهُ مِنْ أَجْلِ قَرْضٍ وَرَقِهِ» استفاده کردیم که دریافت کارمزد عیبی ندارد؛ زیرا شرط در صورتی که مِنْ أَجْلِ قَرْضٍ وَرَقِهِ باشد جایز نیست، اما اگر شرط به خاطر ارائه‌ی خدمت دیگری غیر از قرض باشد - گرچه به نوعی مربوط به قرض باشد - روایت شامل آن نمی شود و به خاطر عمومات می توانیم بگوییم اشکالی ندارد، هر چند بعضی گفته اند روایت از هر جهت اطلاق دارد و اشتراط دریافت کارمزد نیز جایز نیست.

همچنین از روایت استفاده نمی شود اگر مقترض به نفع خود شرط زیاده کند؛ مثلاً بگوید به شرطی پولت را به عنوان قرض قبول می کنم که به مدت یک سال منزلت را برای سکونت در اختیار من بگذاری^۳ و مقرض قبول کند چنین قرضی حرام باشد؛ زیرا روایت فرمود «مَنْ أَقْرَضَ رَجُلًا وَرَقًا فَلَا يَشْتَرِطُ إِلَّا مِثْلَهَا»

حمید الحنات و یوسف بن عقیل و عبید ابنه. أخبرنا أحمد بن عبد الواحد قال حدثنا علي بن محمد القرشي قال: حدثنا علي بن الحسن بن فضال عن عبد الرحمن بن أبي نجران عن عاصم عن محمد بن قيس. أخبرنا أبو الحسن أحمد بن محمد بن موسى قال: حدثنا أبو علي بن همام قال: حدثنا العباس بن محمد بن الحسين عن أبيه عن عبد الرحمن بن أبي نجران عن عاصم عنه.

۱. وَرَقٌ بِمَعْنَى يُولُ نَقْرَه‌ای می باشد. در آیه‌ی شریفه می فرماید: «وَ كَذَلِكَ بَعَثْنَاهُمْ لِيَتَسَاءَلُوا بَيْنَهُمْ قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ كَمْ لَبِئْتُمْ قَالُوا لَبِئْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضُ يَوْمٍ قَالُوا رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَبِئْتُمْ فَابْعَثُوا أَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ هَذِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ فَلْيَنْظُرْ أَيُّهَا أَزْكَى طَعَامًا فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِنْهُ وَ لِيَتَلَطَّفَ وَ لَا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ أَحَدًا» (سوره‌ی مبارکه كهف، آیه ۱۹)

✓ المصباح المنير في غريب الشرح الكبير للرافعي، ج ۲، ص ۶۵۵:

الْوَرَقُ: بِكسر الرَّاءِ وَ الْإِسْكَانِ لِلتَّخْفِيفِ النَّقْرَةُ الْمَضْرُوبَةُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ النَّقْرَةُ مَضْرُوبَةٌ كَانَتْ أَوْ غَيْرَ مَضْرُوبَةٍ قَالَ الْفَارَابِيُّ (الْوَرَقُ) الْمَالُ مِنَ الدَّرَاهِمِ وَ يَجْمَعُ عَلَى (أَوْزَاقٍ) وَ (الرَّقَّة) مِثْلُ عِدَّةٍ مِثْلُ (الْوَرَقِ).

۲. وسائل الشيعية، ج ۱۸، كتاب التجارة، ابواب الدين و القرض، باب ۱۹، ح ۱۱، ص ۳۵۷؛ تهذيب الأحكام، ج ۶، ص ۲۰۳.

۳. ممکن است شرائطی برای کسی حاصل شود که نتواند مالش را نزد خود نگه دارد، به همین خاطر دوست دارد به شخص متدین قابل اعتمادی قرض دهد تا در وقت مقتضی مثل یا قیمت آن را پس دهد، مقترض می تواند شرط کند در صورتی قرض قبول می کند که مثلاً از منفعت منزل مقرض استفاده کند.

یعنی مُقَرَضٌ نباید شرط زیاده به نفع خود کند، اما اگر مقترض شرط زیاده به نفع خود کند مشمول روایت نبوده و تحت عمومات باقی است و مشکلی ندارد.

به خاطر این فرق بین ربای معاوضی و ربای قرضی است که مرحوم شیخ می‌فرماید «و لذا لا یجری فیه ربا المعاوضة»؛ در قرض احکام ربای معاوضی جاری نیست؛ زیرا در قرض اگر مقترض شرط زیاده به نفع خود کند؛ [مثلاً بگوید به شرطی این صد کیلو گندم را به عنوان قرض قبول می‌کنم که ده هزار تومان به من بدهی، قرض صحیح بوده و حرام نیست]، در حالی که اگر قرض، معاوضه بود اخذ زیاده در مکیل و موزون جایز نبود؛ زیرا در معاوضه‌ی جنس به جنس مکیل و موزون؛ در هیچ صورتی اخذ زیاده جایز نیست.

علاوه آن‌که در معاوضه‌ی جنس به جنس مکیل و موزون، زیاده‌ی حکمی نیز جایز نیست؛ یعنی یک طرف نمی‌تواند زمان‌دار باشد و باید دید به دید باشد، در حالی که اساس قرض بر زیاده‌ی حکمی است؛ زیرا در قرض، مقترض جنس را نقداً می‌گیرد و بعد از مدت معینی پس می‌دهد، پس مقترض دارای زیاده‌ی حکمی است.^۱

تفاوت حکم قرض با معاوضه در ربا آیت آن است که قرض اصلاً معاوضه نیست.

شاهد دوم: جواز غرر در قرض

غرر^۲ به معنای خطر^۱ ناشی از جهالت است؛ مثلاً بایع بگوید آنچه در جیب من است به ده میلیون

۱. البته بعضی حواشی مکاسب، فرق‌های دیگری برای ربای قرضی و ربای معاوضی ذکر کرده‌اند که با عبارت شیخ چندان سازگاری ندارد.

✓ حاشیة المكاسب (اللیزدی)، ج ۱، ص ۶۱:

أقول یعنی لا یشتترط فی تحقق الربا فیه ما یعتبر فی تحققه فی سائر المعاوضات من اعتبار كون العوضین من جنس واحد و اشتراط كونهما من المكیل و الموزون بل یحرم فیه الزیادة مطلقا و إن لم یكونا من جنس كما فی قرض القیمیات و كذا إن كان معدودا أيضا هذا و لكن یمكن أن یمنع دلالة ذلك علی عدم كونه معاوضة و إن كان أصل المطلب حقا لوضوح أن القرض تملیک بالضمآن لا بعوض و ذلك لإمكان اختصاص بعض المعاوضات بسعة دائرة الربا فیه لدلیل خاص فتدبر.

۲. تاج العروس من جواهر القاموس، ج ۷، ص ۳۰۰:

و غررٌ بنفسه و كذلك بالمال تغریراً و تغرةٌ كتجلةٌ و تعلقةٌ عرَضها للهلكةٌ من غیر أن یعرف، و الاسمُ الغرر، مُحركةٌ، و هو الخطرُ، و منه الحدیث: «نهى رسولُ الله صَلَّى اللهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ عن بَیْعِ الغرر» و هو مِثْلُ بَیْعِ السَّمَكِ فی المَاءِ، وَ الطَّیْرِ فی الهَوَاءِ. و قیل: هو ما كان له ظاهرٌ یغرُّ المشتري، و باطنٌ مجهول. و قیل: هو أن یتجرَّ على غیرِ عهدةٍ و لا ثقةٍ. قال الأزهري: و یدخلُ فی بَیْعِ الغررِ البیوعُ المجهولةُ التی لا

فروختم، و مشتری بدون آن که بداند چیست بگوید خریدم.

غرر در بیع و بنابر احتمالی در تمام معاملات مبنی بر تحفظ از غبن یا حداقل در بیع و اجاره جایز نیست، اما در قرض مانعی ندارد؛ چون در حقیقت خطری نیست و مقترض با دریافت آن دچار خطر ضرر نمی‌شود، فقط ضامن مثل یا قیمت آن است؛ یعنی هر چه باشد همان را به مقترض برمی‌گرداند، کما این که مقترض هم گرفتار خطر ضرر نمی‌شود، به خلاف بیع و سائر معاملات که خطر است؛ زیرا ممکن است مثلاً ارزش آن چه در جیب بایع است صد تومان باشد؛ نه ده میلیون. پس این که غرر در قرض جایز است شاهد بر آن است که معاوضه نیست.

شاهد سوم: عدم لزوم ذکر عوض در قرض

یکی دیگر از شواهدی که شیخ برای عدم معاوضه بودن قرض ذکر می‌کند آن است که ذکر عوض در استقراض لازم نیست، در حالی که اگر معاوضه بود ذکر عوض لازم بود؛ چون معاوضه یعنی مبادله‌ی عوض و معوض.

شاهد چهارم: عدم لزوم علم به عوض

در قرض علم به عوض تعییناً لازم نیست [به خلاف معاوضات که علم به عوض همانند علم به مبیع لازم است].

مرحوم شیخ بعد از ذکر این چهار شاهد می‌فرماید «فتأمل».

يُحِيطُ بِكُنْهِيَ الْمُتَبَاعِ حَتَّى تَكُونَ مَعْلُومَةً.

۱. المصباح المنير في غريب الشرح الكبير للرافعي، ج ۲، ص ۱۷۳:

الْخَطْرُ: الإِشْرَافُ عَلَى الْهَلَاكِ وَخَوْفُ التَّلْفِ. وَ (الْخَطْرُ) السَّبْقُ الَّذِي يُتْرَاهُنْ عَلَيْهِ وَ الْجَمْعُ (أَخْطَارٌ) مِثْلُ سَبَبٍ وَ أَسْبَابٍ وَ (أَخْطَرْتُ) الْمَالَ (إِخْطَارًا) جَعَلْتُهُ (خَطْرًا) بَيْنَ الْمُتْرَاهِينِ وَ بَادِيَةٍ (مُخْطِرَةً) كَأَنَّهَا (أَخْطَرَتْ) الْمُسَافِرَ فَجَعَلْتُهُ (خَطْرًا) بَيْنَ السَّلَامَةِ وَ التَّلْفِ وَ (خَاطَرْتُهُ) عَلَى مَالٍ مِثْلُ رَاهْتَتُهُ عَلَيْهِ وَزَنًا وَ مَعْنَى. وَ (خَاطَرَ) بِنَفْسِهِ فَعَلَ مَا يَكُونُ الْخَوْفُ فِيهِ أَغْلَبَ.

۲. هر چند بعضی در قرض نیز قائلند نباید غرر باشد.

✓ نهج الفقاهة، ص ۱۷:

فان دليل نفي الغرر و ان كان الظاهر اختصاصه بالبيع و هو قوله عَلَيْهِ السَّلَامُ: نهى النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عن بيع الغرر، إلا أن المعروف بينهم عمومهم لمطلق المعاوضات، و مع ذلك فالمحكي عن تصريح بعض و ظاهر آخرين عدم قرح الغرر في القرض. اللهم إلا أن يقال: المصرح به أيضا في كلام جماعة قدحه فيه، و تصريح بعض بخلافه كتصريح بعض بذلك في المعاوضات «و بالجمله»: قدح الغرر في القرض قدحه في المعاوضات محل اشكال، و لكن المعروف بينهم ذلك فراجع. نعم في القيمي ظاهرهم جواز قرضه مع عدم العلم بقيمته وقت القرض مع بنائهم على ثبوت القيمة في الذمة عندهم.

شاید مرادشان این است که چون قرض به معنای برگرداندن مثل یا قیمت است، پس ذکر عوض شده و علم به عوض حاصل است و غرر هم منتفی است.

و الحمد لله رب العالمین

مقرر: عبدالله امیرخانی